

صلح و آرامش رورتی

با پلی میان قلمرو خصوصی و عمومی

عبدالحسین آذرنگ

داروی‌ها در بارهٔ ریچارد رورتی (۱۹۳۱-۲۰۰۷ م/ ۱۳۱۰-۱۳۸۶ ش)، اکنون پس از چندگاهی که از مرگ او گذشته، بی‌پرده‌تر و نیز به مراتب گسترده‌تر از پیش است و از همین‌رو، بر دامنهٔ شناخت در بارهٔ او افزوده است. در عین حال، حمله به او از چپ و راست، و به‌ویژه از جناح محافظه‌کاران امریکایی و مدافعان وضع موجود، که در زمان حیاتش، بی‌امان و بسیار بود، اینک در قالب انتقادهای تند ادامه دارد. مخالفت‌های امریکاییان و از درون امریکا با اندیشمند که امریکایی بودن او حالا دیگر بیش‌تر انتسابی است جغرافیایی، تا قرار دادن او در سلسلهٔ پیوستهٔ تبار امریکایی، به هیچ روی با مخالفت‌های اندیش‌مندان منتقد غیر امریکایی قابل مقایسه نیست. آن داوری که رورتی را متفکری بیش‌تر امریکایی و کمتر جهانی می‌دانست، مدام بی‌وزن‌تر می‌شود، هر چند که رورتی در پاسخ به محیط خودش اندیشه‌وزی و نظریه‌پردازی کرد، چه در قلمروهای هستی‌شناسی و چه در عرصه‌های فلسفهٔ سیاسی. نوآوری‌ها و تازه‌اندیشی‌های رورتی بر میراث فکری جهانی افزوده است و این‌ها از جملهٔ محمل‌هایی است که او را بیش از گذشته در کانون‌های بحث‌های فکری قرار می‌دهد.^۱

در این مقاله به چند مفهوم عمده در فلسفهٔ رورتی پرداخته می‌شود. در دو کتاب عمدهٔ رورتی در فلسفهٔ سیاسی، که هر دو هم به فارسی ترجمه و منتشر شده است،^۲ می‌توان با مفاهیم کلیدی او در این زمینه آشنا شد. در ضمن این مقاله برای آن دسته از خوانندگانی نوشته شده است که با فلسفهٔ سیاسی رورتی چندان آشنایی ندارند و از این رو، برخی نکات پایه به صورت ساده‌شده توضیح داده می‌شود که مطمئناً برای خوانندگان آشنا با اندیشه‌های رورتی سودمند نیست.

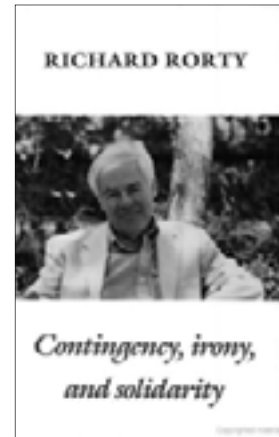
عنوان کتاب *Contingency, Irony, and Solidarity* (به اختصار: *CIS*) را سه اصطلاح بنیادی در اندیشه‌های سیاسی رورتی تشکیل داده است. *Contingency* در ترجمهٔ فارسی برابرهای مختلفی داشته است، مانند امکان، احتمال، امکان عام، حدوث، وقوع، امکان حدوث، احتمال وقوع و افزون بر آنها، اخیراً هم پیشامد. رورتی این واژه را در نقطهٔ مقابل *Foundation* (مبنا) به کار می‌برد که در برخی نوشته‌ها در برابر آن بنیاد، بنیان یا شالوده هم آورده‌اند. افلاطون برای جهان در پی چیزی مستقل از انسان، عینی و ضروری بود. این چیز را اصطلاحاً «مبنا» می‌نامند و برای مثال، حقیقت که شمار عظیمی از فیلسوفان از آغاز تفکر فلسفی تا کنون در پی آن بوده‌اند، می‌تواند مبنا باشد، یا سنت یا حتی تجربهٔ حسی و فهم مشترک مبنایان، که در حوزهٔ فلسفهٔ مابعدالطبیعه (متافیزیک) قرار می‌گیرند، برای واقعیت، سرشتی ذاتی قائل هستند و بر این باورند که فلسفه‌شان

می‌تواند به این سرشت ذاتی پی ببرد، به کنه آن راه یابد و راز آن را بگشاید. نقطه مقابل این‌ها اندیشمندانی قرار می‌گیرند که برای هر چیزی به مبنا قائل نیستند، بلکه به امکان وقوع باور دارند و در نتیجه، با روحیه آیرنی (نگاه کنید به ادامه مطلب) زندگی و فکر می‌کنند، کسانی که به نظر رورتی نظیر نیچه، فروید، پروست، آرول، ناباکف، دریدا هستند و رورتی در *CIS* در باره ویژگی‌های اندیشه و کارشان توضیح می‌دهد.

آیرنی (*Irony*) را رورتی در معنای خاصی به کار می‌برد. در واقع او، مانند هر متفکر دیگری، بار تفکر خود را سوار برخی واژه‌های حتی عادی می‌کند، حال آن‌که مراد او معنای متداول آن واژه‌ها نیست. برابری فارسی آیرنی در واژه‌نامه‌ها هیچ‌کدام مراد رورتی را ادا نمی‌کند. همکارم و من در ویراست اول ترجمه فلسفه و امید اجتماعی، پس از جست‌وجوهای بسیار، «شک و انکار» را به جای آن گذاشتیم و در چاپ دوم ترجمه، عیناً «آیرنی» به کار بردیم. متوجه شدیم که برابر انتخابی ما معنای مد نظر رورتی را نمی‌رساند و یکی از منتقدان هم در نقدش تأکید کرد که آیرنی و نام فاعل آن (آیرنیست *ironist*) فعلاً در زبان فارسی، برابر مناسبی نگرفته است. برخی از مترجمان نوشته‌های رورتی، «رند» را پیشنهاد کرده‌اند، اما رند، بار واژگانی و فرهنگی خاصی دارد. حتی اگر «رند روتی» هم به کار ببریم، از باری که به‌ویژه پس از حافظ بر واژه رند سوار شده است، رها نخواهیم شد. ویژگی‌هایی که رورتی برای آیرنیست برمی‌شمارد (نگاه کنید به ادامه مقاله) بهتر از هر وجه دیگری نشان می‌دهد که مفاهیم کلیدی در فلسفه سیاسی او، همین آیرنی است.^۳

هم‌بستگی *Solidarity* هم‌راه طبیعی آیرنی است. آیرنی، راهبر فرد به، و در قلمرو خصوصی است و از این رو، فرد را از سایر افراد متمایز و جدا می‌کند. رورتی برای آن که فرد از آدمیان دو جامعه انسانی نگسلد، به مفهوم هم‌بستگی متوسل می‌شود. مراد او «هم‌بستگی انسانی» است، دیگری را با خود برابر دانستن، دیگران را شایسته هم‌دلی شناختن. از نظر رورتی، هم‌بستگی، زیر پایه ستون زندگی سیاسی است. هم‌بستگی، تقسیم کردن امید مشترک است. آرمان سیاسی و اجتماعی با هم‌بستگی تحقق می‌یابد. به کار رفتن سه اصطلاح امکان، آیرنی و هم‌بستگی در عنوان کتاب رورتی، انتخابی است دقیق و هدف‌مند که امیدوارم توضیحات بعدی بتواند آن را روشن کند.

در عرصه سیاسی، رورتی به آرمان شهر چشم دارد که در آن، میان قلمرو عمومی و قلمرو خصوصی موازنه برقرار شده است. شخصیت موفق در این عرصه که هدف فردی خود را در قلمرو خصوصی دنبال می‌کند، بی آن‌که از آرمان عدالت اجتماعی برای جامعه بشری دور شود، آیرنیست است. رورتی به اصلاحات و عدالت اقتصادی و اجتماعی باور دارد. نقطه مقابل عدالت اجتماعی در فلسفه سیاسی رورتی، *Cruelty* است که در نوشته‌های فارسی برابری مختلفی به ازای آن به کار برده‌اند، از قبیل ظلم، جور، ستم، بی‌داد، قساوت و مانند این‌ها. به گمانم معادل فارسی مناسب آن «بی‌عدالتی» است. رورتی، نخست از همه، وظیفه انسان می‌داند که از بی‌عدالتی بکاهد. عدالت و برابری، از اصلی‌ترین آرمان‌های رورتی است. او در انسان چیزی می‌بیند که فارغ از زبان، سزاوار احترام و درخور پشتیبانی است.^۴ معادل دیگر بی‌عدالتی، خشونت است. خشونت بر اثر نابرابری اقتصادی و اجتماعی پدید می‌آید و میزان شدت آن، با درجه شقاق در جامعه نسبت مستقیم دارد و هر چه شقاق بیشتر باشد، خشونت هم بیشتر است.^۵ در فهرست ارزش‌های خوب و بد از دیدگاه رورتی، بی‌عدالتی بدترین و زیرین‌ترین رده و عدالت



به کار رفتن سه اصطلاح امکان، آیرنی و هم‌بستگی در عنوان کتاب رورتی، انتخابی است دقیق و هدف‌مند.

ثابت و قطعی نیست، واژگانی است مدام دست‌خوش تغییر و از این رو، آیرنیست برخلاف اندیشمند مابعدالطبیعه، در جست‌وجوی معیاری نیست که همه چیز را با ابزار واژگان فرجامین در سایه آن قرار دهد.^{۱۲} آیرنیست به عکس آن اندیشمند، نه می‌تواند همه چیز جهان را جدی بگیرد و نه حتی خودش را. از دیدگاه او، چیزی نیست که بتوان به سرشت واقعی آن پی برد و آن‌گاه آن سرشت را با واژگان فرجامین بیان داشت و بدین‌سان در رازهای عالم و سرزمین اسرار را به روی همگان گشود. آیرنیست رورتنی به امکان و قابلیت شکست واژگان خود، آگاه است. او می‌خواهد به این توانایی دست یابد که زندگی خودش را با تعبیرهای خودش، با واژگان فرجامینی که مدام در تغییر است و از واژگان‌های دیگر همواره اثر می‌پذیرد، خودش را توصیف، تعریف، بازتوصیف، بازتعریف و نیز مدام بازآفرینی کند. از این رو، نوساختن واژگان فرجامین از درون، بازسازی و بازیابی مداوم آن، بازتوصیف و بازتعریف مداوم جهان بیرون از زبان، با جهانی است که به یاری زبان می‌توانیم آن را بازشناسیم و آن بازشناسی را بازگو کنیم. در نگاه آیرنیست، مفاهیم با واقعیت بیرونی متناظر نیست. تعبیرهایی چون عدالت، مردم‌سالاری و لیبرالیسم معنای ذاتی ندارد که بر پایه معنای آن‌ها بتوان به سود آن‌ها استدلال کرد.^{۱۳}

آیرنیست با فهم مشترک (Common sense)، برابری دیگر: فهم متعارف، حس مشترک، عقل سلیم، عرف عام، دریافت همگانی، عقل همگانی، فهم همگانی و جز آن) که از حربه‌های اصلی اندیشمند مابعدالطبیعه است، به مخالفت برخاسته است. نخست آن که، در تقسیم‌بندی کلی، مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: روشنفکران و مردم عادی. روشنفکران هم به دو دسته تقسیم می‌شوند: آیرنیست‌ها و مابعدالطبیعیین. منظور رورتنی از این تقسیم‌بندی، برتر شمردن دسته‌ای یا خوار شمردن دسته‌ای دیگر نیست. آیرنیست، از مردم عادی جدا می‌شود، اما هیچ‌گاه آنها را فروتر نمی‌داند، یا آن‌ها را تحقیر نمی‌کند، بلکه آیرنیست این توانایی را در خود نمی‌بیند که به مردم عادی، امید اجتماعی ببخشد، حال آن که روشنفکران مابعدالطبیعی به یاری واژگان‌های فرجامین و با توسل به حربه فهم مشترک، می‌توانند به مردم عادی امید بخشند، زیرا فهم مشترک با مجموعه‌ای از باورها ساخته می‌شود که فارغ از شک است. واژگان فرجامین با همین مجموعه داور می‌شود و مابعدالطبیعه، گسترش یافته فهم مشترک است. بنابراین، پیداست که چرا آیرنیست از مردم جدا می‌شود، مشترک را نمی‌پذیرد و در نقطه مقابل روشنفکری مابعدالطبیعی می‌ایستد.^{۱۴} اما آیرنیست انسان را دوست دارد و برترین وظیفه خود را برقراری عدالت و برابری می‌داند. پس چگونه می‌توان هم از مردم دور بود و هم در خدمت آنان؟ رورتنی به مفهوم «هم‌بستگی» متوسل می‌شود که پیش‌تر به آن اشاره شد و باز به آن بازخواهیم گشت. رابطه میان انسان و واقعیت، محل اختلاف آیرنیست و مابعدالطبیعی است. مابعدالطبیعه مدعی است که انسان می‌تواند پرده نموده‌ها را پس بزند و به یاری واژگان فرجامین و با راهوار فهم مشترک، نقاب از چهره واقعیت برگردد. آیرنیست می‌گوید این کار شدنی نیست و مابعدالطبیعی در پاسخ آیرنیست، او را متهم می‌کند که نسبی‌گرا (relativist، نسبت‌باور) است، درست پرسش نمی‌کند، مسیر پرسش را درست نمی‌پیماید، و چون این خطا را مرتکب می‌شود، واقعیت هم به او کمک نمی‌کند و به نظر نسبی‌گرا نمی‌آید؛ و چون واقعیت را نمی‌بیند و نمی‌یابد، پس منکر آن می‌شود. اختلاف عمیق آنها بر سر حقیقت و واقعیت است. مابعدالطبیعی مدعی است حقیقت، حقیقتی عمومی وجود دارد و او به یاری همان ابزارها می‌تواند آن را بیابد. آیرنیست مدعی است حقیقتی را نمی‌توان یافت، زیرا که حقیقتی در کار نیست و حقیقت برای هر کس و به کوشش خود او ساخته می‌شود. این اختلاف‌نظر، اختلاف ساده‌ای نیست که به صرف گنجینه



اثری از پیکاسو



استدلال‌های موجود بتوان ماجرا را به سود یکی از دو طرف فیصله داد. اختلاف بر سر بحث حقیقت و یافتن و شناختن آن، و شناختن آن، اردوی فلسفه را همواره دوپاره می‌کند و این بحث پیش از رورتی دایر بوده و پس از او هم‌چنان دایر است. ظهور فیلسوفان جدید بر گنجینه استدلال‌ها خواهد افزود. رورتی از منظری متفاوت و با رویکردی دیگر به این بحث نزدیک شد و حقیقت‌جویان و حقیقت‌یابان را به چالش خواند، و البته با واکنش‌های تندی هم روبه‌رو گردید.

از دیدگاه رورتی، حقیقتی برتر از این نیست که آدمی می‌تواند خود را بازآفرینی کند. او می‌تواند میان هویت خود و تلاش در راه معنا بخشیدن به زندگی، آن هم معنایی که خود را وقف آن کند، پیوند برقرار سازد.^{۱۵} این حقیقت را همه کس دنبال نمی‌کند و نمی‌تواند دنبال کند. آنها که به واژگان فرجامین خود یا دیگری پای‌بندند، به توصیفی وفادارند که آن واژگان اجازه می‌دهد. بازتوصیف، نیازمند بازنگری در، یا بازسازی واژگان فرجامین است. از میان مردم، کمتر کسی می‌خواهد بازتوصیف شود. مردم معمولاً می‌خواهند همان‌طور که هستند و همان‌گونه که خودشان از خودشان می‌گویند، جدی گرفته شوند. به گفته رورتی، بزرگ‌ترین تحقیر برای مردم این است که به آن‌ها نشان داده شود چیزی که برایشان بیش‌ترین اهمیت را دارد، بی‌اهمیت است، یا این که از رده خارج شده است، یا دارای هیچ‌گونه قدرتی نیست؛ مثل این می‌ماند که از بچه‌ای چیزی را که برای او عزیزترین است، بگیرند و پرت کنند در سطل آشغالی.^{۱۶}

رویکرد آیرنیست استنباط نیست، زیرا او به واژگان فرجامین پای‌بند نیست. نام سلسله اشیا و رویدادها از واژگان برگزیده نمی‌شود، بلکه این سلسله با واژگان تازه نام‌گذاری می‌شود.^{۱۷}

آیرنیست توصیف نمی‌کند، بازتوصیف می‌کند و برای متحقق ساختن خود، استنباط، استنتاج و استدلال را کنار می‌گذارد. او موجودی خودمختار است، راهی را که می‌پیماید به سوی این مقصد است که خود را خوب و خوب‌تر کند و به جایی برسد که بهترین خود را از خود بسازد و به این مقصد نمی‌رسد مگر با ترک گفتن واژگان فرجامین،

اثرپذیرفتن مداوم، دگر شدن، ساختن و بازساختن واژگان، بازتوصیف و دگر توصیف، خودآفرینی و بازآفرینی. نیک‌بختی فردی از نظر رورتی در سیر بازآفرینی خود است، اما آیا این خیر فردی با خیر جمعی در تعارض نیست؟ آیا فرد می‌تواند اندیشه‌های خودش را در آزادی دنبال کند و در عین حال جامعه مردم‌سالار از خیر عمومی دور نشود؟

نگرانی در باب آستی میان قلمروهای خصوصی و عمومی در نوشته‌های نویسندگان و منتقدان بسیاری که در باره افکار و آثار رورتی می‌اندیشد، دیده می‌شود. رورتی می‌گوید نه این که میان این دو قلمرو تعارض نباشد، تعارض هست، اما نگران این تعارض نباید بود. میل به خود آفرینی که هدف فرد است، و میل به عدالت اجتماعی که خیر جمع است، هیچ‌گاه یکی نمی‌شود. راه‌حل، در یافتن راه برطرف ساختن تعارض میان این دو نیست، راه‌حل در هم‌بستگی است. هم‌بستگی است که بر تعارض غلبه می‌کند. شاید تعارض هیچ‌گاه از میان نرود، اما هم‌بستگی می‌تواند بر آن چیره شود. آیرنیست، خود را با همه هم‌نوعان خود از یک سرشت می‌داند. او که در قلمرو خصوصی خودآفرینی، من‌اندیش است، در قلمرو عمومی و با حس هم‌بستگی ماندیش است. هم‌بستگی، حالتی است که باید ایجاد و رشته‌های آن را برقرار کرد. تبدیل کردن «آنها»، «دیگری»، «جز من» و همه آدمیانی که بی‌عدالتی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، آنها را از متن جامعه‌های خود به حاشیه رانده یا درون جامعه آنها را به جزیره‌های



کلهای آفتابگردان، اثر ون‌گوگ



زراذخانه فلسفه
اگر در خدمت
دفاع از انسان،
اعتلای انسان و
کاستن از رنج او
به کار گرفته نشود،
چه سود؟

منزوی مبدل کرده است، به «ها» به «خود ما» و همسرشت و همسرنوشت با خودمان به گونه‌ای که هر تصمیمی در باره «ما»ی جمعی می‌گیریم، آنها را هم در دامنه شمول خود قرار دهد، روند همبستگی است. رورتی، فلسفه را در آن جایگاهی سودمند می‌بیند که به کمک تحکیم اخلاق همبستگی بیاید، با توانایی‌هایش به تقویت برابری اجتماعی یاری برساند، از ادبیات الهام بگیرد که بی‌عدالتی اجتماعی را چگونه در دادگاه وجدان بشر برملا و رسوا کرده است. فلسفه به مدد دست‌آوردهای بسیارش طی تاریخ، می‌تواند مشوق گسترش نهادهای مردم‌سالار باشد. پشتوانه‌های نظری و فکری آنها را تقویت کند و این نهادها را از پشتوانه‌های همبستگی قرار دهد. زراذخانه فلسفه اگر در خدمت دفاع از انسان، اعتلای انسان و کاستن از رنج او به کار گرفته نشود، چه سود؟ اگر فلسفه به کمک ادبیات بیاید، اگر از میان برداشتن درد و رنج، آرمان زندگی جمعی قرار گیرد، تحقق خودآفرینی در قلمرو فردی میسرتر است. پل میان این دو قلمرو و موازنه میان آنها، صلح و آرامش را به زندگی بشر بازمی‌گرداند.^{۱۸}

یادداشت‌ها

۱. برای داوری شماری از اندیشمندان در باره رورتی و پس از مرگ او، این مطالب حاوی نکته‌های سودمندی است:

Metcalf, Stephen, "Richard Rorty: What made him a crucial American philosopher?", <http://www.libertypost.org> (2007/7/02)

۲. کشور شلدن کشور(تهران، نشر نی ۱۳۸۳)؛ پیشامد، بازی و همبستگی(ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز ۱۳۸۵). این کتاب ترجمه کتاب، در برابر Contingency واژه «پیشامد» و در برابر irony واژه «بازی» را به کار برده است که در مقاله به این مفهوم می‌پردازیم. در ضمن ارجاعات به این کتاب، به متن اصلی آن است که با کوتهنوشت CIS از آن یاد می‌شود. این کتاب، نخستین بار در ۱۹۸۹ و سپس چند بار تجدید چاپ شد. ارجاع این مقاله به چاپ ۱۹۹۵ کتاب است.

۳. برای تحول معنایی واژه Irony و معناهای مختلفی که این واژه در تاریخ ادبیات و تاریخ اندیشه غرب داشته است، فصل اول این کتاب بسیار سودمند است:

Colebrook, Claire, *Irony*. New York, Routledge, 2004. نیز نک: مقدمه صالح نجفی بر: دیکانستراکشن و

پراگماتیسم(شانتال موفه، ترجمه شیوا رویگران، تهران، گام نو، ۱۳۸۵).

4. CIS, P. 177.

5. Meeker, Stacey, "Utopia Limited ...", *Anthropetics*, vol.IV, No 2 (Fall 1998): 9.

6. loc cit.

7. Dutton, Denis, "Richard Rorty's CIS", in: *Philosophy and Literature*, Vol. 14 (1990): 232 – 4.

8. CIS, p. 73.

۹. برای توضیح بیشتر در این باره، نک:

Hall, David, *Richard Rorty: Prophet and Poet of the New Pragmatist*. Albany, State University of New York, 1994.

10. CIS, p. 73.

11. Ibid, p. 75.

12. Op. cit.

13. CIS, pp. 73 – 4, 97; Colebrook, ibid, 154 – 5.

14. Hall, ibid, pp. 130 – 131; See also: CIS, p. 91.

15. Rohrer, Patricia, "Self – Creation or Choosing The Self ...", in: *Philosophy of Education*, 2000, p. 57.

16. CIS, 89.

17. CIS, 78.

۱۸. برای تفصیل بیشتر درباره همبستگی، نک: CIS, pp. 189 ff.